

نگاهی در آرامش به یک سبک تفکر

از: سیاوش محمودی

در چند هفته اخیر، از میان خبرهایی هم‌چون سرکوب مبارزات کارگران شرکت واحد و تظاهرات زنان در تهران، خبر استعفای علی فرمانده از تشکیلات سابقش، جمع معینی در خارج کشور را به خود جلب کرد. با توجه به انشعابات، استعفاها و اخراج‌های چندین ساله اخیر، ما با موضوعی جدید روبرو نبودیم و نیستیم. با این همه، برخی «برخوردهای حاشیه‌ای» در این مورد یادآور تجربیات تلخ بیست ساله اخیر و نیز زیر پا گذاردن پرنسپ‌هایی است که در روی کاغذ همه به رسمیت می‌شناسند، ولی به سادگی در رفتار عملی خود آن را به زیر پا می‌گذارند. در برخورد به این مسئله، یک راه این بود، که به جنجال‌های لحظه‌ای پیوست و به همان سبک و سیاقی که در چند هفته اخیر به موضوع پرداخته شد، به آن پرداخت. راه دیگر این بود که به سادگی از کنار موضوع گذشت و «خود را آلوده این جور موضوعات نکرد»!! به نظرم، هردو روش برخورد که به نوعی مکمل یکدیگرند، مشکلاتی را به بار می‌آورند. روش اول، فقط به گسترش فضای پرخاشگرانه و برخوردهای هیجان‌زده می‌انجامد و دومی برای حفظ «چهره سیاسی خود»، نقض پرنسپ‌های اولیه برای برخورد سیاسی و شخصی را با سکوت برگزار می‌کند و در عمل میدان را به گروه‌های فشار و افرادی با شیوه‌های «افشاگری لومپنی» می‌دهد.

با این وصف، گرچه امیدی به بهبود روش‌های افراد دامن‌زننده به چنین برخوردهایی نیست، ولی برای تثبیت و تاکید بر ارزش‌هایی که جنبش کمونیستی و چپ سال‌های متمادی برای حفظ و طرح آن‌ها کوشیده است، لازم است که شیوه‌های برخوردی که در چند هفته اخیر در میان جمع محدودی شاهدش بودیم با دقت بررسی شود تا پایه‌ای برای گسترش چنین روش‌هایی در موارد آتی نشود. من به این موضوع در دو قسمت جداگانه می‌پردازم: قسمت اول برخورد در سطح شخصی و زندگی خصوصی افراد، قسمت دوم در سطح سیاسی و تشکیلاتی و در پایان نیز جمع‌بندی خودم را مطرح خواهم ساخت.

۱. طرح مسئله از زاویه برخوردهای فردی

پیش از آن که بحث را شروع کنم، فرض را بر این قرار می‌دهم که اتهاماتی که به علی فرمانده زده شده‌اند، درست هستند (گرچه می‌دانم که چنین اتهاماتی بایستی در یک مرجع رسمی مورد رسیدگی قرار بگیرد). از آن فراتر می‌روم و فرض سخت‌تری را برای آغاز بحث «مسجل» می‌گیرم: علی فرمانده، نه فقط دکتر نیست، بلکه اصلاً تا «سیکل» درس خوانده است. بنابراین، بحث به این گمانه‌زنی نخواهد پرداخت که «حق با کیست؟!»، چرا که نه «قاضی» هستم، نه «وکیل» و نه «دادستان». نکته‌ای که در مرکز توجه این نوشته قرار خواهد داشت، روش‌ها و چگونگی برخورد با اختلافات در دو سطح شخصی و سیاسی است.

موضوع از طریق نامه داخلی علی فرمانده به جمع‌های مختلف سیاسی برای جلوگیری از رفتار بابک عماد به اطلاع من نیز رسید. با توجه به اینکه بابک عماد این نامه داخلی را علنی کرده است، عملاً این نامه خصوصی و داخلی که اکیدا بالای آن ذکر شده بود: «لطفاً از درج علنی این نامه خودداری کنید. این نامه صرفاً به جمع شما ارسال می‌شود و مطلقاً برای درج علنی استفاده نشود، متشکرم.» به نامه عمومی تبدیل شد و بابک عماد به عنوان ضمیمه «افشاگری» خود بر علیه علی فرمانده به کار برد. محورهای مشکل در کجا بود؟ با اتکا به نوشته‌هایی که طرفین منتشر ساخته‌اند، سعی در بازسازی موضوعات طرح شده خواهم داشت.

علی فرمانده مطرح می‌کرد (قسمت‌های داخل گیومه نقل مستقیم از نامه است):

- ۱- برای جلوگیری از دخالت در امور زندگی خودش و همسرش از جمع‌ها «درخواست توجه و اقدام» می‌کرد تا از گسترش مشکل پرهیز شود.
- ۲- در «چند ماه پیش» از تاریخ نوشتن نامه، بابک عماد در جمع‌ها مطرح کرده که «علی دکتر نیست و باید افشا شود و باید جلوی او را گرفت».

۳- با ذکر نمونه‌هایی نشان می‌دهد که بابک عماد در مورد علی فرمانده از محل کارش پرس و جو می‌کند. روایت را در نوشته خود علی چنین می‌خوانیم: «داستان به همین جا ختم نمی‌شود. چندین هفته پیش، قبل از تعطیلات عید پاک، رئیس من با من تماس گرفت و گفت فردی به وی زنگ زده و خواستار اطلاعات در مورد تو شده بوده. این فرد اذعان داشته است که "ما علی فرمانده را بعنوان روانشناس استخدام کرده ایم!!! و می‌خواستیم بدانیم در آنجا چه کار می‌کنند؟" رئیس من هم می‌گوید طبق قوانین حقوقی بدون اجازه از من نمی‌تواند اطلاعاتی بدهد. این شخص سپس عین این کار را تکرار می‌کند و اینبار با مدیر عامل ما تماس می‌گیرد و عین این سؤال و عین این جواب را می‌گیرد!!!!!! من از رئیس خود خواستم که شماره تلفن این شخص در پیغام گیر گذاشته بود را به من بدهد. در تماس مجدد با این فرد، این شخص با سوئدی مهاجری خود را «ایساق سامی» از لبنان معرفی کرد. این قضیه از محل کار من پیگیری می‌شود و متوجه می‌شوند که شخصی با دادن اطلاعات غلط سعی در گرفتن اطلاعات در مورد یک کارمند (یعنی من) کرده است که از لحاظ قانونی می‌بایست مورد پیگیری قرار گیرد. در تجسس نشان داده میشود که شماره تلفن فرد مزبور، آبونمان کومویک ثابت را دارد آدرس و مشخصات فرد نیز بطور کامل قید شده است. با کمال تعجب من متوجه می‌شوم که این شخص، کسی نیست جز شاهرخ و تلفن موبایل این شخص.»

۴- بابک عماد در ادامه "افشاگری‌هایش" نام یکی از بیماران علی فرمانده را نیز علنی می‌کند: «...ولی قضایا به اینجا هم منتهی نمی‌شود. در اطلاعیه‌ای که کانون برای گزارش از تظاهرات حمایتی از اتوبوس‌رانان شرکت واحد برگزار شده بود انتشار داد، کانون زندانیان سیاسی عکسی از این تظاهرات به چاپ می‌رساند که یکی از فعالین در حال خواندن اطلاعیه‌ای است و کلیه پرچم‌های موجود در عکس نیز همه با رنگ سرخ هستند. اطلاعیه افشاگرانه‌ای در یک سایت محلی گذاشته می‌شود و گویا از چند رادیو هم خوانده می‌شود که در این عکس پرچم‌های مجاهدین به عمد حذف و به رنگ قرمز در آمده و کانون هم سریعاً این عکس را از سایت خود حذف می‌کند. کسی که این مسئله را افشا می‌کند یکی از فعالین شورای ملی مقاومت است. این فرد اتفاقاً مریض من هم بوده است. شاهرخ این بار مطرح می‌کند که چون این فرد، مریض علی فرمانده است دست به نوشتن این اعلامیه زده و حتا ادبیات اطلاعیه هم ادبیات این فرد نیست بلکه ادبیات علی است. (اگر لازم بود می‌توانید این اطلاعیه را بخوانید و مقایسه کنید با کلیه مقاله‌های که این فرد تاکنون نوشته است). بدین طریق شاهرخ به جای جوابگویی سیاسی یکبار دیگر وارد حریم خصوصی دیگران می‌شود. حریم دکتر و بیمار!»

۵- علی فرمانده سعی خود را در توقف چنین برخوردهایی چنین فرموله می‌کند: «در این دوره، از طریق دوستان و آشنایان مشترک سعی شد که به شاهرخ گفته شود که دست از این کارها بردارد و روند این شایعه‌ها در مرحله‌ای است که دیگر حتا اگر شاهرخ بخواهد آن را متوقف کند نیز دیگر نمی‌تواند. از این شایعه‌ها فقط و فقط جمهوری اسلامی می‌تواند استفاده کند و بس. و من اتفاقاً به خاطر اینکه دکتر نیستم، بسیار دکترانه عمل کردم و گفتم که شاهرخ به هر رو مشکلاتی دارد و با اینکه به حریم فردی من و خانواده‌ام و بیمارم حمله شده است، با این حال به خاطر اینکه جمهوری اسلامی و راست‌ها سوءاستفاده نکنند، سعی کردم از برخوردهای علنی امتناع کنم. اگر من روانشناسانه عمل نمی‌کردم، مطمئناً برخورد من به گونه دیگری بود و اجازه می‌دادم که محل کار من، اعلام جرم کند. ولی گویا تنها کسی که به جمهوری اسلامی و راست فکر نمی‌کند، آقای شاهرخ است و بس.»

۶- در پایان علی فرمانده نظر خود را چنین جمع‌بندی می‌کند: «برخوردهایی که در سال پیش در مورد یک رادیو محلی در استکهلم رخ داد و بسیاری را حتا در خارج از سوئد درگیر کرد، نشان می‌دهد که زمانی که این مسائل علنی گردد، دیگر هیچ راهی برای بستن آن ندارد و حتا اگر متوقف شود، اعتمادها را دیگر شکسته است. علنی شدن این مسائل دشمنی‌ها و کینه‌ورزی‌های بسیاری را از گذشته تازه می‌کند و دیگر حتا به نفع طرفین درگیر نیز نیست و دیگر هیچ برنده‌ای نخواهد داشت. از این رو در جهت محکوم کردن این شیوه‌ها و متوقف کردن این شایعه‌ها به همگی شما نامه می‌نویسم تا بتوان این مسئله را به موقع و قبل از سوءاستفاده جمهوری اسلامی و یا راست پایان داد.

متأسفانه اگر با اقدامات شما، این شایعه‌ها سازیه‌ها و این شکستن حریم‌ها پایان نیابد. این نامه و نامه‌های بعدی در سطح حقوقی و علنی مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

در پایان باید بگویم که من و همسر من بسیار متأسفیم که بدین گونه برای جلوگیری از یک بازی کودکانه ولی پرخطر مجبور شدیم که شما را مورد خطاب قرار دهیم.»

«این بازی کودکانه» به این نامه «غیر علنی» ختم نشد، بلکه بابک عماد نامه دیگری را به صورت علنی پخش کرد تا درستی کارش را به ثبوت رساند. او علاوه بر این نامه «غیر علنی» علی فرمانده را نیز بدون اجازه او، علنی کرد. بابک عماد در نامه‌اش نوشت (مطالب داخل گیومه نقل قول مستقیم از نامه است):

۱. توضیح بابک عماد چنین آغاز می‌شود: «علی فرمانده به تاریخ ۲۷ مه ۲۰۰۶، نامه‌ای منتشر کرده و ضمن یک رشته تهمت و افترا به شماری از زندانیان سیاسی سابق از جمله نویسنده این سطور، مسائلی را طرح کرده است که به هیچ وجه صحت ندارد. محتوی و سطح این نامه در سطحی نیست که به آن پاسخ داده شود. نامه علی فرمانده برای آگاهی خوانندگان در انتها به این سطور الحاق خواهد شد.» (منظور همان نامه داخلی فوق است).

۲. بابک عماد به جای پاسخگویی به مطالب نامه قبلی، اعلام می‌کند که «نویسنده این سطور که می‌دانست علی هرگز دکتر نبوده و خود او هم به طور مستقیم تا این مقطع چنین ادعایی نکرده بود، سخت به تعجب افتاد و تلاش کرد وی را متوجه کار اشتباهش بکند. علی به توصیه‌هایی که به او شد توجه نکرد. حدود سه ماه پیش نویسنده این سطور (بابک عماد) برحسب تصادف از کسی شنید علی فرمانده حتی به عنوان روانشناس هم اجازه طبابت ندارد و هرگز هم به عنوان روانشناس یا روانپزشک در هیچ مرکز درمانی سوئد برخلاف ادعایی که می‌کند کار نکرده است... این فرد چندی بعد برای اثبات گفته‌های خود اسنادی را که در انتها به این سطور الحاق خواهند شد در اختیار نویسنده این سطور قرار داد.»

۳. در انتهای مطلب بابک عماد، مدارکی که از ادارات سوئد ضمیمه کرده که برداشت بابک عماد از سه سند این است: «سه سند... نشان می‌دهد علی فرمانده آن طوری که می‌گوید دکتر نیست و به عنوان روانشناس و روانپزشک صلاحیت طبابت ندارد.»

متعاقب این مطلب، بابک عماد در ۲۲ ژوئن، به نوشته دیگری از علی فرمانده برخورد می‌کند که به تاریخ ۱۷ ژوئن ۲۰۰۶ انتشار یافته (به بخش بعدی مطلب مراجعه کنید) و مربوط به اختلافات علی فرمانده با تشکیلات سازمان فدایی (اقلیت) است. با این حال، بابک عماد خود را مخاطب نوشته دانسته و پاسخ خود را چنین بیان می‌کند (فقط نکته‌های جدید نسبت به نامه قبلی درج می‌شود):

۱. «تمام تلاش او این مدت این بوده که یک مساله ساده اجتماعی را به یک مساله خانوادگی و سیاسی تبدیل کند...»

۲. در ضرورت این که بایستی علی فرمانده «افشاء» شود: «علی فرمانده در چارچوب خانه‌اش خود را دکتر و روانشناس نه نامیده. او رو به مردم در جامعه این کار را کرده و از این طریق کسب و کار راه انداخته است و اکنون هم باید به آن پاسخگو باشد...»

... علی اگر آدم راستگو و درست کاری بود این همه سال به مردم دروغ نمی‌گفت. او هنوز هم با آنکه اسناد انکارناپذیری به دست آمده که وی به عنوان روانشناس و روانپزشک حق طبابت ندارد و دکتر نیست، بر روی دروغ خود پافشاری می‌کند و به دیگران اتهام می‌زند که علیه او و خانواده‌اش شایعه کرده و دسیسه می‌کنند.»

این مجادله به این جا ختم نشد، افراد دیگری نیز بر له یا علیه علی فرمانده و یا بابک عماد واکنش نشان دادند (انعکاس مطالب در صفحه اینترنتی «من و پالتاک»)، «حسن نمازی» و «علی کردیان» نوشته بابک عماد را با مطلب یک پارگرافی خود تایید می‌کنند، که بنا به مدارکی که در اداره امور اجتماعی سوئد وجود دارد، علی فرمانده دکتر و یا روانشناس نیست.

«بیانگر» با مطلبی تحت عنوان «دست از لجن پراکنی بر علیه آقای فرمانده بردارید» می‌نویسد: «دوستان گیریم که آقای فرمانده نه پزشک با شد و نه روانپزشک.

اما کار بابک عماد که خود را فرد لبنانی جا می‌زند و زنگ و ننگ و اطلاعات از محل کار فرمانده می‌گیرد شبیه به یک کار جاسوسی است. اگر از بابک عماد و شیرینکاری‌هایش در تبعید بگویم مثنوی هفتاد من خواهد بود. اختلاس مالی... روابط بی‌پرنسیپانه... دعوت از افراد مشکوک در سالگردها... تحت فشار قراردادن زندانیان زن به اشکال مختلف... آقای فرمانده از این لحظه به بعد من هم چون شما دشمن این‌ها شناسائی شده و بابک عماد با تجسس جاسوسی و به این و آن زنگ زدن سعی بر شناسائی من خواهد کرد و...»

یعنی همان طور که قابل پیش‌بینی بود کار به طرف دیگر مجادله یعنی بابک عماد می‌کشد. نوشته‌های «رفعت بیژن‌زاده اسکویی» در این زمینه سعی در برخورد مستقل از دو طرف مجادله را دارد، او که در مقاله‌ای («ناله جغد مردگان بدون تابوت!!!!»)، پیش از این درگیری‌ها درباره علی فرمانده و نظریاتش درباره زندانیان سیاسی برخورد کرده بود، در این مجادلات با دو نوشته «دعوی شخصی علی فرمانده و همکاران سابقش ربطی به جنبش ندارد!»¹ و «هشدار، کار به رو کردن هویت افراد کشیده است!!!!»² به طرح نکته‌هایی درباره طرفین مجادله پرداخت، خلاصه‌ای از نظرات «رفعت بیژن‌زاده اسکویی» را که به موضوع این قسمت بازمی‌گردد، در محورهای زیر می‌توان اشاره کرد (برای قسمت‌هایی که به تشکیلات اقلیت و درباره روانشناسی زندان برمی‌گردد، به اصل مقالات در آدرس‌های داده شده مراجعه شود):

۱. مجادلات کنونی، به تهمت‌زنی و تصفیه حساب شخصی رسیده است و نباید به عنوان «مسائل جنبش» ارزیابی شود. وی می‌نویسد: «آقای علی فرمانده و دوستان سابق به ظاهر دیگر قادر به ادامه بند و بست نیستند و کارشان به تهمت‌زنی به همدیگر کشیده شده است و با کمال تأسف تصفیه حساب شخصی‌شان را به سطح جنبش کشانده‌اند، این که آن‌ها به خود جرأت می‌دهند که دعوای شخصی‌شان را با مسائل جنبش قاطی کنند، ناشی از انحرافات است که جنبش را در تار و پود عنکبوت وارش در تنگنا انداخته است.»

۲. وی با اشاره به اعتراض و انتقاد خودش به محتوای نظرات علی فرمانده، با اشاره به تأییدیه بابک عماد می‌نویسد: «ایشان با تأییدیه همان کسانی که امروز علم مخالفت با ایشان را بلند کرده‌اند به عنوان کارشناس و متخصص برای رسیدگی به کار پناهندگان و در حقیقت برادرشان به یو ان در ترکیه معرفی می‌شوند و با تأییدیه همین اشخاص به کشورهای مختلف برای تبلیغ همین نظرات به غایت انحرافی خود سفر می‌کند و در شوهای پالتاکی به نفی مبارزه در زندان می‌پردازد ولی این انحرافات ربطی به جنبش ندارد و کسی یقه ایشان را نمی‌گیرد. ولی دعوای شخصی آن‌ها باید محور مسائل جنبش قرار گیرد.»

۳. برخوردهای طرفین مجادله و برنامه‌هایی که کانون زندانیان در استکهلم برگزار کرده است، نیز مورد انتقاد اسکویی قرار می‌گیرند: «از آن جایی که عده‌ای همیشه خود را محور جنبش و جنبش را ملک شخصی خود تصور می‌کنند، حق خود می‌دانند که تعیین تکلیف کنند، که چه مسائلی و در چه وقتی باید مطرح شود و یا نشود، به همین دلیل است که به یک باره تمام سایت‌های اینترنتی باید حل و فصل کننده خرده حساب‌های شخصی یاران دبستانی قدیم باشند.»

تا چندی پیش آن‌ها برای جنبش و نیروهای آن تره خرد نمی‌کردند، زمانیکه برای بزرگداشت جانفشانان سیاهچال‌های سرمایه‌داران اسلامی از کسانی دعوت می‌کردند که هدفشان نه افشاگری در رابطه با کشتارهای سال ۶۰ و ۶۷، بلکه خودنمایی و کسب شهرت بوده و هست، که خود دعوت از چنین کسانی به اعتبار و حیثیت زندانیان سیاسی و همین طور جانفشانان لطمه می‌زند، و هم چنین حامیان دار و دسته نگهدار جانی و توده‌ای‌های خائن را برای سخنرانی در این بزرگداشت‌ها دعوت می‌کنند، درحالی که خود این خائنین دستانشان به خون جانفشانان رنگین است.

ولی از آن جایی که در این رابطه منافع‌شان ایجاب نمی‌کند، به اعتراض تعدادی از زندانیان سیاسی رادیکال به این گونه دعوت‌ها بهائی نمی‌دهند، با دعوت از سرکوهی مشکوک که به شدت مورد اعتراض تعدادی زیادی از زندانیان رادیکال قرار می‌گیرند، به جنبش و نیروهایش ربطی ندارد، خروج شرکت‌کنندگان از سالن محل برگزاری مراسم سالگرد جانفشانان به عنوان اعتراض به حضور خوئی که به جبهه سلطنت‌طلب‌ها پیوسته است، به هیچ گرفته می‌شود و سال بعد باز هم از کسانی برای بزرگداشت دعوت می‌شود که مسئله‌شان تنها مطرح کردن خودشان است،

¹ http://www.dialogt.org/omoumi/200506/farmande_hoskouii.pdf

² <http://www.dialogt.org/omoumi/200506/22.06.06.pdf>

که این گونه برخوردها نشانی بر بی‌اهمیت تلقی کردن اعتراض‌کنندگان و انتقادکنندگان می‌باشد، ولی برای دعوای شخصی آن‌ها باید نیروهای جنبش نیرو و انرژی مصرف کنند، و شاید هم انتظار دارند که امضاء بازی و طومار جمع کنی برایشان راه بیندازند.»

۴. وی در پایان مطلب نخست خودش، با اشاره به گزارش بابک عماد به ادارات ذیربط سوئدی می‌نویسد: «بدون شک این تفکر یک تفکر کاملاً بورژوائی است که تا بند وبست و بده و بستان منافع‌مان را تأمین کند، همدیگر را تقویت می‌کنیم از همدیگر هنرمند، دکتر، روانشناس و... می‌سازیم و روی سرمان می‌گذاریم و حلوا حلوا می‌کنیم ولی به محض اینکه، این شیوه بازاری رابطه باسازی منافع‌مان را به خطر انداخت، همدیگر را به لجن می‌کشیم و از همه وحشتناک‌تر به پلیس و به اصطلاح به عدالت دم و دستگاه سرمایه‌داران متوسل می‌شویم.»

تا این جا سعی در بازسازی سطح برخورد «شخصی» با این موضوع را داشتم تا نشان دهم، «جستجو در زندگی شخصی» افراد، به یک فرد منتهی نمی‌شود و به سرعت به سایر «طرفین دعوا» نیز سرایت می‌کند. این روش برخورد «جذابیت خاصی» برای بافت معینی از افراد دارد که قادر به پیشبرد بحث در عرصه سیاسی و نظری نیستند و برخورد و تفحص در زندگی خصوصی افراد را با «کار سیاسی» یکی می‌گیرند. چنین روشی، به درستی مورد اعتراض افراد و نیروهایی قرار می‌گیرد که به مبارزه انقلابی برعلیه رژیم جمهوری اسلامی و سیستم فرتوت سرمایه‌داری معتقدند.

این اولین بار نیست که شاهد چنین برخوردهایی هستیم و متأسفانه به احتمال زیاد آخرین بار هم نخواهد بود. سال‌ها بود که در اینجا و آن جا، بدون این که موضوع را بیش از حد ظرفیت خود بزرگ جلوه دهیم، درباره روش‌های ناسالم بعضی از افراد و جریان‌ها هشدار دادیم و به سهم خویش سعی کردیم تا فضای بحث و گفتگوی سالم و تبادل نظری سازنده را سازمان دهیم، تا شاید بسیاری از گره‌های ناگشوده در اذهان گشوده شده و سره از ناسره مشخص شود. اما هر بار شاهد موجی از تهدیدها، ارعاب‌ها و توهین‌ها و دروغ‌پراکنی‌های متعدد از طرف چنین عده‌ای بودیم.

در مقابل چنین روش‌های ناسالمی که حتی آرامش افراد، به خصوص فعالین جنبش انقلابی را به ویژه در حوزه‌های کاملاً خصوصی‌شان مورد تعرض قرار می‌دهد، باید شدیداً ایستادگی کرده و دست به افشای آن زد. کشاندن بحث به سطح نازل مجادلات شخصی نه فقط باعث می‌شود تا فضای بحث‌های سیاسی و نظری آلوده شوند، بلکه از طرف دیگر جو بی‌اعتمادی کاذب را در میان انقلابیون ایجاد و تقویت می‌نماید. از این موضوعات فراتر، چنین فضای آلوده‌ای، فرصت مناسبی برای دامن زدن به جنگ روانی رژیم جمهوری اسلامی برعلیه نیروهای پیشرو و انقلابی را فراهم می‌آورد.

رعایت حریم زندگی خصوصی انسان‌ها را فقط نباید از کمونیست‌ها و انقلابیون انتظار داشت، موضوع فراتر از آن است و حتی قوانین جوامع بورژوائی نیز (حداقل در ظاهر هم که شده) به حرمت آن گردن نهاده‌اند. کمونیست‌ها و نیروهای پیشرو که خواستار چشم‌اندازی گسترده‌تر و آزادتر از جامعه طبقاتی کنونی هستند، مبارزه برای گسترش حقوق انسان‌ها و رهایی از محدودیت‌های جوامع کنونی را جزئی لاینفک از جنبش خود می‌دانند. افراد و نیروهایی که نمی‌توانند مدافع پیگیر حیثیت و شان انسان‌ها باشند و از آن بدتر برعلیه آن اقدام می‌کنند، مرتجعینی ضدکمونیستند که احکام و روش‌های جوامع فئودالی و قرون وسطی را در قرن بیست و یکم تبلیغ می‌کنند. امروزه بسیاری از همین افراد، خود را مدافع «حقوق بشر» می‌دانند، در حالی که حتی قوانین حقوق بشر را برای انسانی که در سوئد (و نه در تحت سیطره رژیم جمهوری اسلامی) زندگی می‌کند، به رسمیت نمی‌شناسند! ماده سوم «اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، مصوبه دهم دسامبر، ۱۹۴۸» می‌گوید: «هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.»

امنیت شخصی؟! آن هم برای علی فرمانده؟ نه! اصلاً به گوش «ایساق سامی از لبنان» که از شماره تلفن بابک عماد به محل کار علی فرمانده تماس می‌گیرد، چنین چیزی آشنا نیست! برای فرد یا افرادی که در زندگی افراد تفحص می‌کنند و آن را وسیله‌ای برای رشوه‌گیری شخصی و یا سیاسی قرار می‌دهند، ماده ۱۲ حقوق بشر نیز مفهومی ندارد که می‌گوید: «احدی در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود نباید مورد مداخله خودسرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد. هر کس حق دارد که در مقابل اینگونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد.» (لابد برای چنین افرادی خبر خوشحال‌کننده‌ای بود که ارتجاع بین‌المللی به رهبری جرج بوش، بعد از ۱۱ سپتامبر، به سرعت دست به تصویب قوانینی زدند که حتی چنین قوانین ذکر شده بالا را نقض کرده تا به راحتی به بهانه‌های واهی حوزه خصوصی انسان‌ها

را مورد تعرض قرار دهند) نه! «ایساق سامی» ما، نگران نیست که در صورت لزوم در دادگاه به جرم «مفتری» باید چند صباحی وقت خود را صرف کند، تا متوجه شود: بورژوازی بد است ولی مرتجعین ماقبل از سرمایه‌داری بدترند!

به هر حال، «ایساق سامی» از استدلال بابک عماد پیروی می‌کند که نوشت: «علی فرمانده در چارچوب خانه‌اش خود را دکتر و روانشناس نه نامیده. او رو به مردم در جامعه این کار را کرده و از این طریق کسب و کار راه انداخته است و اکنون هم باید به آن پاسخگو باشد...» حالا حکم را کدام قاضی داده؟ در کدام مرجع دعوا رسیدگی شده؟! ماده ششم حقوق بشر اینجا برای علی فرمانده مصداق ندارد که می‌گوید: «هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود.»؟

از این هم فراتر رویم. من در همان آغاز فرض را بر این قرار دادم که علی فرمانده «محکوم است»، ولی یک «متهم» یا حتی «محکوم» هم حق و حقوقی دارد. شأن انسانی متهم و حتی محکوم نیز باید حفظ شود. فردی که «جرم» مرتکب شده، مجازاتش همان است که «محکومیت» تعیین شده را تحمل کند، نه اینکه هر کس آمد، خودسرانه «حکم» جدید برای او صادر کند. برای من که زندانی سیاسی رژیم جمهوری اسلامی بودم، مهم است که فضای برخوردها مثل اتاق‌های بازجویی ۲۰۹ و کمیته مشترک یا بی‌دادگاه‌های رژیم نباید باشد که «بازجو»، «دادستان» و «قاضی» دسته جمعی به زندانی حمله‌ور می‌شدند که «بکشید این کمونیست بی‌دین را...!»

ممکن است دوستانی با حسن نیت بگویند که: «شما زندانی سیاسی را با مسئله علی فرمانده قاطی نکنید. مسئله وی، غیرسیاسی است.» بازهم فرض را بر این قرار می‌دهیم که با «مسئله غیرسیاسی» داریم برخورد می‌کنیم. من جملات بالا را این گونه بیان می‌کنم که به عنوان زندانی سیاسی سابق برای من مهم است که «متهم عادی» نیز در اداره آگاهی تهران «جوجه کباب» نشود. با کابل، لگد و پنجه بکس، در حالی که او را بسته‌اند، به جانش نیافتند. آیا با حمله به حریم زندگی شخصی «متهم مذکور»، آیا با کشاندن نامه‌های داخلی به عرصه برخی صفحات اینترنتی، (و به عنوان بازجو، دادستان و قاضی در ملاء عام برایش حکم صادر کردن) «جوجه کباب روحی و روانی» علی فرمانده و خانواده‌اش به انجام نرسیده است؟!

نحوه برخورد انسان‌ها و نیروها در این لحظات است که نشانگر ریشه‌های اندیشه‌هایشان می‌شود. دفاع از شان انسان‌ها نباید به تابعی از «منافع» لحظه‌ای، و یا دوری و نزدیکی افراد به هم باشد. کسانی که چنین ظرفیتی را در خود بارور ساخته‌اند که حتی با «دشمنان‌شان» با همان پرنسپیی برخورد کنند که با «دوستان‌شان» برخورد می‌کنند، کسانی که یاد گرفته‌اند در لحظات بحرانی رفتار سنجیده خود را با انسان‌های دیگر حفظ کنند، می‌دانند که عنان رفتار و سخن را می‌توان رها ساخت، ولی باور عمیق و ریشه‌ای به ارزش‌های انسانی و انقلابی است که آنان را مهار می‌کند.

آنان که مهر سکوت بر لب زده‌اند و نظاره‌گر «دریدن» و «خرد کردن» فردی توسط افراد دیگری می‌باشند، با این سکوت، سخره گرفتن روابط انسانی و کمونیستی را پذیرا می‌شوند. مگر نه این است که از خصوصیات برجسته کمونیست‌ها و انقلابیون شهادت مبارزه با هر گونه بی‌عدالتی و ناروایی به انسان‌ها است؟ هر چند متأسفانه چنین برخوردهای نارقیقانه و غیرانسانی در تاریخ جنبش کمونیستی چنان لطمه‌ای به ایده‌های انسانی کمونیستی زده است که برای بازسازی آن به سال‌ها کار صبورانه نیاز است. من حکم برای هیچ کسی صادر نمی‌کنم که دیگران را وادار به اجرای آن کنم. اما مگر نه این که بر اساس شواهد و قرائنی که حتی از جانب اتهام‌زندگان به صراحت و وضوح بیان شده است، آنان به حوزه خصوصی «متهم فرضی» (علی فرمانده) وارد شده و حتی از جاسوسی و تفحص در زندگی شخصی او نیز دریغ نکرده‌اند، و از تمامی ابزارهای شناخته شده ترور شخصیت استفاده کرده‌اند.

۲. طرح مسئله از زاویه سیاسی و تشکیلاتی

برخلاف انتظاری که می‌رود، «بازار برخورد» شخصی چنان داغ است که اصل مسئله یعنی بحث سیاسی و نظری به حاشیه رانده شده است! علی فرمانده با نامه ۱۱ ژوئن ۲۰۰۶، بیان می‌کند که در ۲۳ فوریه ۲۰۰۶ از «سازمان فدائیان (اقلیت)» استعفا داده و متعاقب آن، ۴ مارس ۲۰۰۶، کمیته خارج این تشکیلات حکم اخراج او را برایش ارسال کرده است. مجادلات تشکیلاتی با توجه به این که از سوی سازمان فدائیان (اقلیت) هیچ سند یا برخورد مکتوبی تاکنون در این مورد انتشار نیافته را نمی‌توان به دقت ترسیم کرد. علاوه بر این، علی فرمانده به همراه توضیحاتی در مورد روند برخورد تشکیلاتی، در پایان نوشته خود می‌نویسد:

«من در طول این سال‌ها، بسیار تلاش کرده‌ام که در کنار تنی چند با نقد به گذشته، تشکیلات سازمان را پس از بسیاری از انشعابات متعدد، جدا شدن‌ها و انفعال‌ها، سرانجام تبدیل به تشکیلات دیگری کنیم. تشکیلاتی که با نقد و پذیرش نقش خود در انشعاب‌ها و بازتولید مکانیسم‌های غلط تشکیلاتی، بتواند تشکیلات جدیدی را احیا کند. ادعای تغییرکردن ولی اجبار به تغییر کردن، باعث می‌شود که هر آینه فرصتی رخ دهد، افراد بتوانند تشکیلات را به همان جایی پرتاب کنند که تشکیلات می‌خواست از آن فاصله گیرد. در این دوره جدید من شاهد این بوده‌ام که چگونه فاصله‌گیری‌های اجباری از گذشته و مکانیسم‌های آن می‌تواند به بازگشت‌های اختیاری و قدرت‌گیری جذاب تبدیل شود!»

برای من و بسیاری از فعالین چپ مستقل که از تشکیلات‌های سستی سال‌هاست فاصله گرفته‌ایم، نه ترورهای درونی حزب توده فراموش‌مان شده و نه لو دادن رهبران اکثریت از یادمان رفته است. در تشکل‌های دیگر نیز نه ترور شخصیت در اقلیت (نمونه برجسته آن محمود محمودی) به «بایگانی» تاریخ سپرده شده، نه درگیری چهارم بهمن ۶۴ از یادمان رفته است و نه دعوای درونی حزب به اصطلاح کمونیست ایران (و بعدها حزب کمونیست کارگری) برایمان ناآشناست. با این حال، پرسش‌هایی که من و بسیاری دیگر از علی فرمانده دارند، این است که:

- از چه زاویه‌ای «نقد به گذشته» دارد؟
- «مکانیسم‌های غلط تشکیلاتی» را که منجر به جدایی‌ها و انشعابات شده‌اند، چگونه ارزیابی می‌کند؟
- چه مکانیسمی باعث شد که سرانجام به جای «احیای تشکیلاتی جدید» تصمیم به استعفا گرفت؟
- مهم‌تر از همه نقش خودت در این تشکیلات و یا مشکلاتی که می‌بینی چه بود؟

به احتمال زیاد، در پاسخ به چنین پرسش‌هایی است که علی فرمانده سعی در روشن‌تر ساختن مواضعش دارد و در نامه ۱۷ ژوئن ۲۰۰۶ خود اشاره به برخی خطوط اختلافش در زمینه «حذف حق تعیین سرنوشت از بند سازمان» و «تغییر ساختار تشکیلاتی» دارد (تا زمان انتشار این نوشته، مطلب: «حق تعیین سرنوشت یا سیاست "حل" مسئله ملی در ایران!؟» از علی فرمانده منتشر شده است). او در ادامه از تلاش برای بحث و تبادل نظر استقبال می‌کند و می‌نویسد: «من در همین جا از هر گونه تماسی برای برگزاری جلسات بحث، سخنرانی و یا مستندسازی این شیوه‌های غلط تشکیلاتی و یا دیدگاه‌های سیاسی خود، استقبال می‌کنم و امیدوارم با این مستندسازی‌ها بتوانیم، تجربیات خود برای نسلی که در ایران به مبارزه کمونیستی کشانده می‌شود را مهیا کنیم. اگر سرکوب‌ها باعث از بین رفتن بسیاری از اسناد و تجربیات ثبت شده نمی‌شد، شاید امروز تک تک ما در شرایط دیگری بودیم و شاید این شیوه‌های نادرست و غیرانسانی سال‌ها بود که از جنبش چپ ایران رخت بر بسته بود. امروز نیز دیر نیست چون هنوز فردا در راه است!»

نکته درخور توجه این است در این اشاره فقط نقد دیگران در نظر نیست، بلکه علی فرمانده نقد و بررسی دیدگاه‌های سیاسی خود را نیز در نظر دارد. به هر حال، از سازمان فدائیان (اقلیت) و یا پیروان خط و مشی آن نیز انتظار می‌رود، «علل اخراج» و یا استعفای علی فرمانده را توضیح دهند و بحث را از حوزه برخوردهای شخصیتی خارج سازند. برخی از پیام‌ها و اطلاعاتی از «نحوه برخورد با استعفای علی فرمانده» در دسترس ماست، که متأسفانه اجازه انتشار بیرونی آن را نیافته‌ایم و ما نیز به خواست نویسندگان آن پیام‌ها احترام می‌گذاریم. با این همه، انتظار برخورد روشن بر سر محورهای اختلافات سیاسی و تشکیلاتی از طرفین می‌رود، کاری که علی فرمانده قدم‌هایی در این مسیر برداشته ولی گویا از سوی تشکیلات فدائیان (اقلیت) تمایلی به این کار نیست.

۳. جمع‌بندی کوتاه

مسلماً تا زمانی که روابط ناسالم و غیر انسانی بر اساس مناسبات نابرابر طبقاتی استوار است، شیوه‌های برخورد شخصی به انحاء مختلف در کنارزدن و نابودی مخالفین سیاسی موثر واقع خواهد شد. کاربرد این روش‌ها نشانه این است که ابزارهای طبقات سرکوبگر و فرادست برای تخریب و حتی نابودی مخالفین، در میان افراد و نیروهایی که منادی مبارزه برعلیه چنین سیستمی هستند، رسوخ داشته و خود موجبی برای عقب‌گرد آنان به دامان چنین مناسبات فرتوتی است. بعد از تجارب گرانقدری که جنبش چپ و کمونیستی جهانی و به تبع آن جنبش چپ ایران در ارتباط با مناسبات درونی احزاب و جریانات سیاسی به دست آورد، تصور می‌رفت که شیوه‌هایی نظیر ترور شخصیت و سوءاستفاده از خصوصیات و روابط شخصی افراد و به کارگیری اشکال نخ‌نما شده مختص به قرون و اعصار گذشته برای همیشه رخت بر بسته و فضای سالم بحث، جدل و تبادل نظر میان برخی فعالین سیاسی، شیوه غالب در اظهار نظر افراد تبدیل شده است.

در عین حال کنار رفتن پرده از واقعیات تاریخی در جنبش چپ جهانی و ایران و رو شدن اسناد و شواهد از انحرافات، کج روی‌ها و به خصوص جنایاتی که در پشت دیوارهای فولادین استتار شده بود، بر همه ما عیان شد که جنبش کارگری و کمونیستی حتی در این عرصه چقدر قربانی داده است و جای تأسف نیز باقی است که هنوز هم از بسیاری از آنان هیچگونه اعاده حیثیتی به عمل نیامده است. پرداختن به این موارد اتفاقاً از وظایف عاجل و جدی سازمان‌ها، احزاب و فعالین منفرد چپ، انقلابی و کمونیست است تا از یک طرف از تکرار چنین روش‌های غیرانسانی و غیرانقلابی جلوگیری به عمل آورده و مصونیت سیاسی و فردی برای افراد ایجاد کرده تا هر فردی بدون هیچگونه ترس و خودسانسوری به بیان نظرات خویش بپردازد. از طرفی دیگر بایستی حربه را از دست دستگاه‌های تبلیغاتی بورژوازی خارج ساخت و جلوی سوءاستفاده و قیحانه این ابزارهای تخریب افکار عمومی را گرفت.

لب به سخن گشودن بسیاری از انقلابیون، مبارزین و فعالین سیاسی، از بسیاری کج‌روی‌ها، فشارها، ترورها و حتی جنایات پرده برداشته است. خوشبختانه فرو ریختن یال و کوپال بسیاری از جریانات و رهبران خود رهبر شده سابق و نیز فضای باز سیاسی خارج از کشور جمهور اسلامی شرایطی را فراهم ساخت تا انسان‌ها بتوانند فارغ از هرگونه ترس و وحشتی به بیان واقعیت‌ها بپردازند، گذشته را بی رحمانه به نقد بکشند و بیاموزند و بیاموزانند. کاری که در تجربه اخیر باید به آن توجه جدی مبذول داشت. از سویی انتظار می‌رود به دور از جنجال‌ها و تهمت‌های شخصی زمینه سیاسی و نظری اختلافات فی مابین روشن شود و از سوی دیگر این وظیفه علی فرمانده است که با پیدا کردن اشکال مناسب، زمینه‌های مستندساختن تجربیات خودش را به وجود بیاورد.

در عرصه برخوردهای شخصی، همان طور که دیدیم، متأسفانه بخش اعظم واکنش‌ها را شامل می‌شد که از تکرار آن در اینجا خودداری می‌کنم. نقطه مرکزی در بحث من، تاکید بر حفظ پرنسیپ‌های شناخته شده در مورد حفظ حریم و حرمت افراد است. این که علی فرمانده در بررسی ادارات سوئدی محکوم و یا تبرئه می‌شود، دلیلی برای پرده‌داری به سبک و سیاقی که دیدیم نیست. اگر محکوم شد و اتهاماتی که بر علیه‌اش اقامه شد، صحت داشت، بدیهی است که تاوان آن را نیز بایستی پرداخت کند و به هر حال نوع برخورد آتی محیط اجتماعی و سیاسی‌اش نیز بی‌تأثیر از آن نخواهد بود. اما اگر تبرئه شد، مفتریان چه خواهند کرد؟ سکوت؟

خلاصه کنم، امروز وظیفه ما است که از شرافت انسانی علی فرمانده به دفاع برخیزیم. نه به خاطر این که از این یا آن موضع دفاع می‌کنم، به این بحث یا به آن بحث نظری گرایش دارد، در اینجا و یا در آنجا حق دارد. بلکه باید از حقوق انسانی، حریم شخصی و حق و حقوق انسانی دفاع کرد. نه فقط برای علی فرمانده، بلکه برای همه انسان‌ها، چرا که در نهایت اعتقاد بر این است که تنها کمونیست‌ها هستند که بدون هیچگونه چشمداشت و پیش داوری، از حقوق انسانی، حتی از حقوق انسانی دشمنان خویش نیز دفاع می‌کنند و باید هم چنین باشد.